ادامه از صفحه ۷

پدر و مادر سکینه، معصومه و عالیه مشغول خشت‌زنی هستند

صادق امامی
روزنامه‌نگار

-کار دیگه‌ای نیست.
-چند ساله کار می‌کنید؟
-از ۱۲ سالگی که توانستم کار کنم. الان ۴۰ سالم‌هست. کاری نیست، من خودم بنا هستم‌ولی کار نیست. بنایی هم چهارروز می‌ری سرکار، یولت رانمی‌دهند. بازباید یک‌سال دنبال پول بدوی. اینجا کار کنی لااقل نصفش رانقد ونصفش راآخر سال یک چک دوماهه می‌دهند که هم‌دائی نقد می‌شود.
-شما دائم اینجا هستید؟
-نه تاآخر هفته هستیم وبرمی‌گردیم‌ترپت. اینجاچه‌ها مدرسه می‌روند. در تربت یک ماه فصل زغفران است و زغفران جمع می‌کنیم.
همسرش هم که کمی آن‌طرف‌تر از او ایستاده، وارد گفت‌وگو می‌شود: «زغفران‌رابرای مردم‌جمع می‌کنیم‌اخودمان کمتداریم. در روستای صفی‌آباد شهرستان زاوه در تربت حیدریه زندگی می‌کنند. براساس سرشماری سال ۱۳۹۰ جمعیت این روستا چهارهزار و۵۹۸ نفر بوده است که الان بسیار بیشتر از این رقم شده است. در روستا کار هست ولی چون مردم پول ندارند، کار هم‌بکنند، پولی برای دادن نیست. می‌گوید: «من سه سال پیش در روستا کار کردم‌ولی هنوزنتوسنیم‌پولم‌رانگیرم. چون ندارند. مثل خودمند. من خودم سال ۸۸ یک خانه‌ویلایی درست کردم. از سال ۸۸ هنوز نتوسنیم‌هزار تومان قسطش رانمی‌مانه. یک‌دختر عروس دارم که هرچه کار می‌کردیم برای او جهیزیه می‌خریدیم. این ۱۰۰ تومن چی‌می‌شود؟ لنل شبت نمی‌شود.» همسرش با لهجه خراسانی می‌گوید: «همان[کمی الان] سه تا بچه‌مدرسه‌ای داریم. اگر بگویم شاید باورنکنید، یک‌میلیون بیشتربرای‌مدرسه‌هاداریم. هنوز کتاب‌شان‌راهم‌نخریدیم. مرد دستانش تحمل وزنش را ندارد. از جا بلند می‌شود: «ما می‌خواستیم‌بچه‌هاشب‌قبل بریم‌ترپت‌ولی‌به‌خاطر لباس‌مدرسه بچه‌ها، گفتیم‌یک هفته‌بیشتر کار کنیم. از این به بعد رستان است‌ودیگر کار نیست. زغفران که تمام می‌شود، همان[کمی الان] سه‌کیلو زغفران را می‌کنند، تمام است. ولی اینجا حداقل هر روز صبح بیلت را برمی‌داری و مبنای سرکار. هر روز که می‌گیرد یا زیاد کار هست. ولی در روستا کار نیست و اگر کار باشد ماهی دویا سه روزباید سرکار بروی. تازه پولش رابعضی‌ها می‌دهند وبعضی‌ها حواله‌می‌کنند. موقع زغفران‌ها می‌گویند:ارزان است ونفروختیم‌و می‌چرخانند.آدم‌راتادو سال.»
همسرش می‌گوید که «ما خیلی خیلی کار کنیم، آخر سال طلبکار شویم، یک یا دو[میلیون] تومن است.»
می‌پرسم که هر قالب با خشت چند کیلوزن دارد؟ می‌گوید: «هر قالب پر حدود ۲۰ کیلوزن دارد و ما باید تا شب ۲۰ کیلو را ببریم‌خالی کنیم‌و بیاریم.» من یک قالب پنج‌تایی را امتحان می‌کنم. برای یک‌بار خیلی‌سخت‌نیست‌ولی‌وقتی‌یک‌بارتبدیل به ۶۰، ۱۰۰، ۱۵۰ و ۲۰۰ بار می‌شود، ماجرا فرق می‌کند. مردانیز با هم‌متذکر می‌شود: «شاید اولش سخت نباشد‌ولی‌وقتی‌خسته میشی، کم‌کم‌وزن[قالب] زیاد می‌شود.»
روه‌روی اتاق‌ها و پشت کوره، یک‌خانواده‌دیگر مشغول کارند. این دست و آن دست می‌کنیم که بروبم یا نه که کامیار، یک آشنامی‌بیند. علی همان جوانی است که دیروز عکسش را هم می‌خواست. کمی دل قرص‌تر به سمت‌شان رفتیم. پیرمردی قدبلند، خشت‌زنی‌می‌کند‌وعلی‌ومادرش‌هم‌قالب‌کش‌هستند. پیرمرد۵۳ سال است که‌در کوره‌پزخانه کارمی‌کند: «۶۷ ساله‌و از ۱۴-۱۳ سالگی سر همین کوره‌پزخانه‌ها کارمی‌کنم. زمان قدیم(۲۰ یا ۳۰ سال پیش) تا بیمه می‌آمد سر کوره، اربابه‌ها ما رافراری می‌دادند که باشید پاشید. فرار کنید که بیمه‌است. به خاطر اینکه برای ما بیمه‌ردنکنند. امروز ۵۳ سال است سر کوره‌پزخانه کارمی‌کنم‌ولی‌پنج سال بیمه ندارم. ۱۷ سال سن. من جقی کار کنم؟ من توانایی کار دارم؟ ندارم. الانم که کار می‌کنم‌به‌خاطر زن‌وبچه‌مجبورم‌وگرنه کارنمی‌تونم. کمردرد، پاهادرد، دست‌هادرد. خب‌نمی‌تونم.»
همین‌طور که گل را در قالب می‌کوبد، حرف هم می‌زند. اگر بخواهد دست از کار بکشد، چند هزار تومانی ضرر می‌کند. خشت‌می‌زند‌و‌ادامه‌می‌دهد: «سه‌نفره‌شاید‌روزی ۲۰۰ تومن کار کنیم‌ولی‌اگر‌خدای‌ناکرده‌مریض‌شیم، که‌هیچی. چه‌زن ما‌چه‌خود‌ما‌چه‌بچه‌ما. این‌بچه‌که‌مریضه‌برچی ۲۰۰ تومن دارو(قرص) مصرف‌می‌کنه. هر روز هم‌که‌نمی‌شود کار کرد. با این کار و با این درآمد. اگر این کار رو نکنم چی کار کنم؟ یکی هم‌که‌به‌داد‌ما‌نمی‌رسد. دو سال قبل آمدند از ما سوال کردند و گفتند گزارش رد می‌کنیم ولی ما نشنیدیم‌که یک گزارش رد کنند که یک همچین نظری با این سن و سال هست.»
حالا دیگر دست از کار می‌کشد: «خب چی کار کنیم؟ بریم دزدی کنیم؟ دزدی کنی که تو رو می‌گیرن. گدایی هم که ما رویمان نمی‌شود‌بریم گدایی کنیم. مجبوریم‌بیاییم کارگری که دیگر توانایی‌اش‌را‌نداریم. ۵۳ ساله‌من‌دارم‌پای‌این کوره‌های آجرپزی‌چون‌می‌کنم. ۵۳ سال! شوخی‌نیست.» دو دستش را پر از گل می‌کند و باز مشغول کارمی‌شود و حرفش را هم‌ادامه می‌دهد: «حالا خواهش‌دارم! اگر شما گزارشی رد کنید که مسئولی‌بفهمد که ما چه کار کردیم‌و چه‌کاره‌هستیم. بالاخره صحبت‌های‌ما‌را‌برساند‌به‌گوش‌شان[تا] به‌حال ما‌برسند.» می‌پرسم: «فکر می‌کنید بشنوند‌به‌داد‌تان‌می‌رسند؟» دست از کارمی‌کشد، مستقیم‌به‌دوربین‌نگاه‌می‌کند: «شاید‌هم‌نرسند. شاید‌هم‌برسند‌ولی‌نرسیدنش‌صددرصد‌است، رسیدن‌شان خیلی‌بعید‌است. چی‌کار‌کنیم‌؟ ما‌مجبوریم‌بگیم‌حالا که‌اگر‌به‌داد‌ما‌نرسید، رسید‌و‌اگر‌نرسید‌هم‌که‌نرسید. دعوا کنیم؟ که‌نمی‌تونیم؟ بخش‌زیادی‌از کارگران کوره‌پزخانه، از نظر‌حقوق‌و‌تأمین‌اجتماعی‌جزو‌کارگران‌غیرمجاز‌هستند. در‌دوروزی‌که‌ما‌سر کوره‌های‌مختلف‌بودیم، کم‌وبیش کسانی‌را‌که‌برای‌کار‌خیر، ارزاق‌آورده‌بودند، می‌دیدیم. این‌افراد نیت‌های‌خیر‌دارند‌اما‌برای‌توزیع‌غذا‌و‌بسته‌های‌ارزاق، نیت‌خیر‌به‌تنهایی‌کافی‌نیست‌و‌نیاز‌به‌یک‌سازوکار‌درست‌و حساب‌شده‌دارد. خیرین‌شخصی‌که‌راهی‌کوره‌ها‌می‌شوند، شناخت‌درستی‌از‌منطقه‌و‌اینکه‌چند‌کوره‌در‌منطقه‌است‌و وضع‌زندگی‌در‌کدام‌کوره‌سخت‌تر‌است، ندارند. آنها‌به‌اولین یا‌دومین‌کوره‌که‌می‌رسند، بسته‌ها‌را‌توزیع‌می‌کنند. خیر بعدی‌هم‌به‌طور‌حتم‌همین‌کار‌را‌خواهد‌کرد‌و‌در‌بهترین حالت‌به‌سومین‌کوره‌هم‌سر‌خواهد‌زد. اما‌سایر‌کوره‌ها‌چه؟ علاوه‌بر‌این‌شیوه‌نادرست، مشکل‌دیگری‌هم‌وجود‌دارد. فروشنده‌می‌گوید: «مثلا‌دختر‌فلانی‌که‌سر‌کوره‌می‌شینه با‌سه‌خیر‌رفیق‌شده‌و‌اون‌ها‌را‌سر‌کوره‌ای‌که‌خودش‌زندگی می‌کنه، می‌بره‌و‌الباقی‌را‌راه‌نمی‌دهد. مثلا‌در‌یک‌کوره‌خانم فلانی‌با‌چهار‌یا‌پنج‌خیر‌ارتباط‌دارد‌و‌فقط‌در‌کوره‌خودشان توزیع‌دارند. یعنی‌اگر‌شما‌بروی‌بگویی‌من‌کارتن‌خواهم‌یک کوره‌نداریم، امکان‌نداره‌بدهد. انگار‌یانوق‌شده‌است‌و هر‌کس‌یاتوق‌خودش‌را‌دارد.» با این‌شیوه‌توزیع، دریک کوره‌آنقدر‌غذا‌و‌مواد‌غذایی‌جمع‌می‌شود‌که‌مازادش‌سر از‌مغازه‌های‌محوه‌آباد‌درمی‌آورند. از‌حرف‌های‌فروشنده که‌جوانی‌زیر‌۲۵‌سال‌است‌و‌دوستانش‌می‌توان‌فهمید که‌سر‌این‌موضوع‌با‌کلانتری‌، دهیاری‌و‌حتی‌فرماندار‌ی هم‌رایزنی‌کرده‌اند‌ولی‌نتیجه‌ای‌نگرفته‌اند، چراکه‌دهیاری نمی‌تواند‌مانع‌از‌توزیع‌کمک‌های‌مردمی‌بشود. می‌گوید: «شیوه‌توزیع‌خیرها‌اشتباه‌است. به‌کسی‌که‌باید‌بدهند، نمی‌دهند‌و‌به‌کسی‌که‌نباید‌بدهند، می‌دهند. من‌اسم می‌آورم. شما‌به‌همین‌کوره‌مرادی‌بروید؛ علی‌و‌محمد مرادی. اسم‌می‌آورم‌بروید‌ببرسید. بگم‌کشاورزی‌دارید، دروغ‌گفتیم. بگم‌گوسفند‌دارید، دروغ‌گفتیم. بگم‌ـ‌بلاتریت‌ـ‌گاو‌دارید، دروغ‌گفتیم. خب‌نداریم‌وقتی‌نداریم‌الکی‌بگیم‌داریم؟ کسی که[دروسته] آب‌ورمین‌دارد‌و‌۱۰ تا‌گوسفند‌داشته‌باشد‌روزگارش راجمع‌وجمع‌می‌کنه.»
خشت‌کاری‌هایی‌که‌می‌یابان، خیلی‌ها‌را‌آواره‌حاشیه‌شهرهای بزرگ‌کرده‌است. علی‌و‌خانواده‌اش‌هم‌یکی‌از‌آنها: «ما‌تو روستا ۵۰۰‌خانواریم. یک‌چاه‌موتور‌کشاورزی‌داریم. این‌یک دانه‌را‌چی‌کار‌کنند؟ نفری‌چند‌هزار‌می‌ره؟ ۴‌ار‌این[آب‌و ریزبزر]‌ذره‌ذره‌] کنند‌به‌هر‌نیک‌لیوان‌هم‌نمی‌رسد. خب ۱۰۰‌کیلو‌کشاورزی‌و‌گوسفند‌دارند‌و‌روزگارشان‌را‌می‌گذرانند ولی‌ما‌آواره‌سر‌کوره‌هاییم.»۶۷‌ساله‌سن‌کمی‌نیست. خودش هم‌خیلی‌امیدی‌به‌گشایش‌در‌کارش‌نیست‌که‌می‌گوید: «حالا دیگه‌هر‌چی‌خدا‌بخواهد. این‌چند‌روز‌دیگر‌اگر‌مازنده‌باشیم بالاخره‌همین‌شغل‌ماست. اگر‌زنده‌نباشیم‌که‌هر‌کسی‌رفت، رفته‌دنبال‌کار‌خودش.»

محموداباد و مشکل خیرین

ظهر‌برای‌خوردن‌ناهار‌واستراحت‌به‌روستای‌محموداباد‌می‌رویم. بین‌روستا‌تا‌کوره‌ها‌پیاده‌پنج‌تا‌۱۰‌دقیقه‌راه‌است. پنج‌داریم ولی‌آنه‌نه. برای‌خرید‌آب‌به‌یکی‌از‌سوپرمارکت‌های‌محموداباد می‌رویم. یک‌آب‌معدنی‌بزرگ‌و‌دولیه‌نوشابه‌می‌گیریم. فروشنده‌تا موبایل‌نصب‌شده‌من‌روی‌موبایل‌دارم‌می‌بیند، می‌فهمد‌برای‌چه آمده‌ایم. کلی‌حرف‌می‌زند‌و‌گلایه‌می‌کند‌از‌وضعیتی‌که‌خیرین به‌وجود‌آورده‌اند. تقریبا۱۵‌دقیقه‌حرف‌می‌زند‌ولی‌رامی‌به ضبط‌فیلم‌نمی‌شود. کمی‌بعد‌رضایت‌می‌دهد‌حداقل‌صدایش را‌ضبط‌کنیم‌و‌کمی‌بعد‌تر‌هم‌به‌ضبط‌فیلم‌رضایت‌می‌دهد. می‌گوید: «امکانات‌می‌رود‌پایین‌ولی‌اشتباهی‌می‌رود. یک خرید‌یا‌ر‌کنونی‌هایی‌آورده‌بود‌که‌هرکدام۴۰۰‌هزار‌تومان ارزش‌داشت. خب، کسی‌که‌در‌کوره‌زندگی‌می‌کند، کفش ۴۰۰‌هزار‌تومانی‌به‌چه‌کارش‌می‌آید؟» علاوه‌بر‌نیازسنجی «اشتباه‌خیرین، در‌نحوه‌توزیع‌هم‌گویا‌مشکلاتی‌وجود‌دارد: «یارها‌به‌خیرین‌گفته‌اند‌یم‌آقا‌کمک‌بیارید، ایراد‌نداره‌ولی‌درست توزیع‌کنید. بر‌مغازه‌پایینی، گوشت‌مرغ‌یخی‌رو‌از‌کوره‌ها‌به اینا‌کیلویی‌سه‌تومن‌می‌فروشند. این‌مغازه‌هم‌آن‌را‌کیلویی ۱۲‌تومن‌می‌فروشد. جالبه‌که‌روی‌مرغ‌نوشته‌غیرقابل‌فروش. حتی‌از‌روستای‌قاسم‌آباد‌برای‌خرید‌مرغ‌به‌این‌مغازه‌می‌آیند. مرغ‌فروشی‌محل‌دیگه‌اون‌طرف‌خیابان‌صندلی‌گذاشته ونشسته‌چون‌کسی‌ازش‌مرغ‌کیلویی۱۸‌تومن‌نمی‌خره.»

گل‌ها باید برای خشت‌زنی، با بیل جابجا شوند

ادامه در صفحه ۱۵

از اشتباهات خیرها این است که از بیرون محل خرید می‌کنند و در محل توزیع‌می‌کنند. با این کار، زندگی ۹ سوپرمارکت محل فلج‌شده، چون در هفته هفت شب خیرها جنس می‌آوردند و سوپرمارکتی‌فروش‌ندارد‌و‌ناچارند‌تعطیل‌کنند. الان‌بار‌خوب است، در محرم‌اگر‌بودید‌می‌دیدید. ساعت ۶‌غروب‌یک‌خیر می‌آمد، ساعت‌هفت‌یکی‌دیگر‌و‌همین‌طور‌ادامه‌داشت. یعنی اینجا‌جنگ‌بود.»
از‌فروشنده‌معازه‌می‌پرسم‌که‌چه‌کار‌می‌شود‌برای‌این‌اوضاع کرد؟ می‌گوید: «خیرها‌هر‌چند‌تا‌هستند، جداجدا‌می‌آیند‌و با‌هم‌هماهنگ‌نیستند. راهکارش‌این‌است‌که‌یک‌دفتر‌بزنند و‌همه‌یکی‌شوند. اگر‌یک‌خیر‌امشب‌غذای‌گرم‌یا‌شیرخشک می‌دهد، همه‌درجریان‌باشند‌که‌امشب‌نباید‌در‌محل‌بیایند. فرداشب‌فلان‌اکیپ‌و‌خیریه‌بیاید. نباید‌طوری‌شود‌که‌هر شب ۱۰‌نفر‌با‌فاصله‌نیم‌ساعت‌بلند‌شوند‌و‌به‌کوره‌ها‌بیایند.»

کوره‌ها و حرمت مومن

شرعا‌و‌قانونا‌نمی‌توان‌جلوی‌اقدام‌خیرخواهانه‌خیرها‌را‌گرفت ونمی‌توان‌هم‌آنها‌را‌جبار‌کرد‌که‌در‌کوره‌ای‌که‌دوست‌ندارند، هزینه‌کنند‌اما‌شیوه‌بی‌نظمی‌که‌خیرها‌در‌پیش‌گرفته‌اند، علاوه‌بر‌عدم‌رعایت‌عدالت‌در‌توزیع‌متوازن، کرامت‌انسانی کارگران‌کوره‌پزخانه‌رانیز‌مخدوش‌می‌کند. به‌دلیل‌اینکه‌هیچ مکانیسمی‌برای‌توزیع‌وجود‌ندارد، کارگران‌می‌دانند‌که‌هرکس زودتر‌به‌سمت‌ماشین‌حامل‌بسته‌ارزاق‌هجوم‌ببرد، سهمی به‌دست‌خواهد‌آورد‌و‌اگر‌خبردار‌نشود‌که‌ماشینی‌آمده‌و‌یا در‌میدان‌مشغول‌کار‌باشد، هیچ‌چیز‌دستش‌را‌نمی‌گیرد. در این‌شیوه‌کودکان‌ناچارند‌برای‌کرایه‌ماشین‌بدوند‌تا‌سایر‌بچه‌ها‌بدون‌کرایه‌ماشین‌بیایند‌تا‌بیایند. با‌سرعت‌گرفتن‌ماشین، کودکان‌چهار‌تا‌۱۰‌ساله‌همچون‌برگ‌خزان‌از‌کنار‌ماشین، روی‌زمین‌می‌ریزند. آخر‌خود‌خیرها‌چگونه‌با‌خودشان‌فکر نمی‌کنند‌که‌این‌چه‌شکل‌از‌کار‌خیر‌کردن‌است؟ هرآنقدر‌که کمک‌به‌محرومان‌ارزشمند‌است، زیر‌پا‌له‌کردن‌کرامت‌شان‌دور از‌انصاف‌است. روز‌شنبه‌و‌خوبه‌چند‌کوره‌حاشیه‌محموداباد که‌ما‌آنجا‌بودیم، سر‌زدند. یکی‌از‌خیرها‌که‌یک‌مرد‌میانسال و‌همسرش‌بودند، با‌یک‌پژو۲۰۵‌جیپ‌خشک‌داشتند. ما‌در سمت‌دیگر‌کوره‌بودیم‌اما‌چند‌ده‌متر‌آن‌طرف‌تر‌سرومدا‌ما‌را بسمت‌دیگر‌کوره‌کشاند. شیوه‌کارشان‌به‌گونه‌ای‌بود‌که‌گویی عمداً‌آمده‌بودند‌تا‌مردم‌را‌تحقیر‌کنند. خانم‌مشغول‌فیلم‌برداری از‌این‌اقدام‌خیرخواهانه‌شان‌! بود‌و‌مرد‌هم‌سر‌مردم‌دادوبیداد می‌کرد‌که‌به‌توسنه‌داده‌ام. پیرمردی‌را‌مخاطب‌قرار‌می‌داد که‌تو‌دوسنه‌ارزاق‌گرفته‌ای‌و‌پیرمرد‌مدعی‌بود‌حتی‌یک‌بسته هم‌نگرفته. این‌قدر‌صحنه‌مشمئزکننده‌بود‌که‌حاضر‌نبودم‌آن را‌ضبط‌کنم، کامیار‌ولی‌گویا‌چند‌عکسی‌از‌این‌صحنه‌گرفت. من‌از‌حساب‌و‌کتاب‌خداوند‌آگاه‌نیستم‌ولی‌این‌روایت‌را‌از‌امام صادق(ع) شنیده‌ام‌که‌«اَلْمُؤْمِنُ اَعْظَمُ حُرْمَةً مِنَ الْکَعْبَةِ»؛ حرمت مومن‌از‌حرمت‌کعبه‌بالاتر‌است.»
دقایقی‌بعد، برادر‌فروشنده‌معازه‌هم‌می‌رسد. او‌دل‌پرتری‌از برادرش‌دارد‌و‌نزدیک‌به‌یک‌ساعت‌در‌بوستان‌نزدیک‌معازه، از‌خیرین‌می‌گوید: «حدت‌ما‌آمدن‌با‌نیامدن‌خیرها‌نیست. بیش‌از‌۲۰‌گروه‌خیریه‌اینجا‌می‌آیند. این‌خیرها‌کوچک‌ترین مجوزی‌برای‌توزیع‌ارزاق‌ندارند. اینکه‌یک‌اکیپ‌یا‌دوبرادر‌و حدود‌بیایند‌و‌بروند‌۱۰۰‌تا‌پلک‌می‌خواهیم‌که‌قیمت‌هرکدام ۳۵۰‌هزار‌تومن‌نباشد، شما‌ذهنت‌کجامی‌رود؟ همین‌هم‌برای خودشان‌۲۵۰‌هزار‌تومان‌نوشابه‌انرژی‌زا‌خریدند‌و‌خوردند. برای‌خودشان‌۲۵۰‌هزار‌تومان‌و‌برای‌مردم‌۱۰۰‌هزار‌تومان! دوربین‌های‌حرفه‌ای‌هم‌آورده‌بودند. ماندیدیم‌تون‌گندم‌ولی می‌فهمیم‌که‌قیمت‌این‌دوربین‌ها‌چقدر‌هست. اصلا‌۱۰۰ هزار‌تومان‌هزینه‌کردن، فیلمبرداری‌دارد؟»
اگر‌از‌توزیع‌نامناسب‌خیرها‌برایمان‌می‌گوید: «یکی‌از همین آدم‌هایی‌که‌در‌کوره‌مدیریت‌کار‌را‌برعهده‌دارد، به‌من‌زنگ‌زد و‌گفت‌ما‌کاروانی‌می‌خری؟ گفتم‌آره. بعد‌دیدم‌۵۰۰‌تا‌ما‌کاروانی ریخته‌پشت‌وانت‌و‌آورده. می‌گفت‌وانت‌را‌برای‌جمع‌آوری‌ارزاق خریده. ما‌در‌همین‌محموآباد‌کاسب‌داریم‌که‌دریک‌خرید، ۴۰‌کیسه‌برنج‌از‌کوره‌ها‌خرید. خب، چرا‌این‌حجم‌برنج‌را خریده؟ چون‌توزیع‌نامناسبه. چون‌هر‌خیر‌بدون‌دانستن‌اوضاع کمک‌می‌کند، ادامه‌می‌دهد: شما‌با‌موبایل‌فیلم‌می‌گیرید ولی‌برخی‌خیریه‌ها‌با‌دوربین‌های‌فوق‌تخصصی‌فیلمبرداری می‌کنند. چند‌خانم‌با‌حجاب‌های‌دور‌از‌شأن‌انسان، پشت وانت‌از‌مردمی‌که‌دنبال‌غذا‌می‌دویدند، فیلمبرداری‌کنند‌ویک آقای‌تنومند‌که‌می‌توانست‌تعادلش‌را‌حفظ‌کند، خانم‌رابغل کرده‌بود‌که‌راحت‌تر‌فیلمبرداری‌کند! آیا‌اینها‌به‌هم‌محرمند؟ فیلمبردار‌حتما‌باید‌خانم‌باشد؟»

از گل تا کشتی کج

از‌چند‌ده‌کوره‌حاشیه‌محموآباد، تنها‌چند‌کوره‌فعال‌والباقی به‌فروش‌رفته‌است. یکی‌می‌گوید:شهرداری‌این‌کوره‌ها‌را‌خریده و‌قرار‌است‌اینجا‌شهرک‌صنعتی‌شود‌ویکی‌هم‌می‌گوید‌یکی‌از ارگان‌های‌نیروهای‌مسلح‌زمین‌ها‌را‌خریداری‌کرده‌است. در هرصورت، هرکدام‌از‌این‌دو‌باشد، منجر‌به‌رشد‌قیمت‌زمین‌در منطقه‌محموآباد‌خواهد‌شد. طبیعی‌است‌که‌نباید‌در‌روستا کسی‌از‌کوره‌ها‌و‌کاستانش‌دلخوشی‌داشته‌باشد. یک‌ساعتی در‌بوستان‌روستای‌محموآباد‌زیر‌سایه‌درخت‌چرتی‌می‌زنیم و‌دوباره‌راهی‌می‌شویم. اصلا‌شاید‌فاصله‌چند‌دقیقه‌ای‌بین پایتخت‌تاکوره‌ها‌را‌در‌همین‌خیابان‌«شهیدعلی»‌باد‌فرو‌روستای محموآباد‌هم‌بتوان‌درک‌کرد؛ جایی‌که‌در‌سمت‌چپ، بوستانی باطراحی‌منحصربه‌فرد‌و‌لاجیق‌های‌زیبادر‌کنار‌یک‌زمین‌فوتبال چمن‌مصنوعی‌و‌سالنی‌سرپوشیده‌و‌مجهز‌خودنمایی‌می‌کند ولی‌۵۰۰‌متر‌پایین‌تر، دنیای‌دیگری‌درحال‌اضمحلال‌است. در کوره‌بغدادی، به‌اولین‌میدان‌در‌زیر‌پای‌محوطه‌اتاق‌ها می‌رویم. احمدآقا‌مشغول‌بیل‌زدن‌گل‌هاست‌تاآقا‌اصطلحا «برسد»‌و‌برای‌فردا‌آماده‌خشت‌زنی‌شود. می‌گویم‌با‌فیلمبرداری که‌مشکلی‌ندارید؟ می‌گوید: «برار کلاهم‌و‌برارم‌تا‌شناسایی نشم.» چند‌متری‌آن‌طرف‌تر‌رفت‌و‌یک‌کلاه‌سرش‌گذاشت‌و آمد. چاق‌نیست‌ولی‌کمی‌تو‌برار‌است‌با‌سبیل‌های‌جوگندمی. حرف‌که‌می‌زند، مشخص‌می‌شود‌خوش‌بیان‌است. از‌لهجه‌اش می‌فهمم‌که‌تربتی‌است‌و‌سوال‌همیشگی‌را‌می‌پرسم‌که‌چرا به‌تهران‌آمدید؟ می‌گوید: «به‌خاطر‌اینکه‌تربت‌بی‌سرو‌صاحب است‌و‌کسی‌نیست‌که‌از‌حق‌مردم‌دفاع‌کند. نه‌کارخانه، نه درآمدونه‌شهرک‌صنعتی‌دارد. تربت‌دلسوز‌نداشته‌وبه‌همین خاطر‌اکثر‌مردمش‌کارگرند. نمایندگان‌مجلس‌هم‌در‌چهارسال فقط‌برای‌خودشان‌کارمی‌کنند. همیشه‌می‌گفتند‌فقراطبقه سوم‌هستند‌ولی‌الان‌ما‌طبقه‌هارو‌سه‌شدیم.»

-روزی‌چند‌ساعت‌بیل‌می‌زنید؟
-ساعتش‌مشخص‌نیست. از‌ساعت‌سه‌تا‌هفت‌صبح. نیم‌ساعت برای‌صبحانه‌می‌رویم‌و‌دوباره‌می‌آییم‌تا‌ساعت‌یک. یک‌سری یک‌ساعت‌می‌خوابند‌و‌یک‌سری‌همان‌هم‌نمی‌خوابند‌و‌به میدان‌می‌دنبال‌کار‌تا‌غروب.
-سخت‌نیست؟
-اگر‌اینجا‌کار‌نکنیم‌برای‌نان‌شب‌محتاج‌می‌شویم. زندگی خیلی‌سخت‌است. صبح‌بلند‌می‌شویم‌کیسه‌برنج ۲۰۰‌تومان است، هفته‌بعد ۲۵۰. روغن‌نباتی‌از‌اول‌سال‌در‌همین‌جا‌از تقریبا‌سه‌تا‌یکسی‌خرید‌کردم‌ولی‌الان‌سه‌برابر‌آن‌را‌مام صادق(ع) شنیده‌ام‌که«اَلْمُؤْمِنُ اَعْظَمُ حُرْمَةً مِنَ الْکَعْبَةِ»؛ حرمت مومن‌از‌حرمت‌کعبه‌بالاتر‌است.»
دقایقی‌بعد، برادر‌فروشنده‌معازه‌هم‌می‌رسد. او‌دل‌پرتری‌از برادرش‌دارد‌و‌نزدیک‌به‌یک‌ساعت‌در‌بوستان‌نزدیک‌معازه، از‌خیرین‌می‌گوید: «حدت‌ما‌آمدن‌با‌نیامدن‌خیرها‌نیست. بیش‌از‌۲۰‌گروه‌خیریه‌اینجا‌می‌آیند. این‌خیرها‌کوچک‌ترین مجوزی‌برای‌توزیع‌ارزاق‌ندارند. اینکه‌یک‌اکیپ‌یا‌دوبرادر‌و حدود‌بیایند‌و‌بروند‌۱۰۰‌تا‌پلک‌می‌خواهیم‌که‌قیمت‌هرکدام ۳۵۰‌هزار‌تومان‌نباشد، شما‌ذهنت‌کجامی‌رود؟ همین‌هم‌برای خودشان‌۲۵۰‌هزار‌تومان‌نوشابه‌انرژی‌زا‌خریدند‌و‌خوردند. برای‌خودشان‌۲۵۰‌هزار‌تومان‌و‌برای‌مردم‌۱۰۰‌هزار‌تومان! دوربین‌های‌حرفه‌ای‌هم‌آورده‌بودند. ماندیدیم‌تون‌گندم‌ولی می‌فهمیم‌که‌قیمت‌این‌دوربین‌ها‌چقدر‌هست. اصلا‌۱۰۰ هزار‌تومان‌هزینه‌کردن، فیلمبرداری‌دارد؟»
اگر‌از‌توزیع‌نامناسب‌خیرها‌برایمان‌می‌گوید: «یکی‌از همین آدم‌هایی‌که‌در‌کوره‌مدیریت‌کار‌را‌برعهده‌دارد، به‌من‌زنگ‌زد و‌گفت‌ما‌کاروانی‌می‌خری؟ گفتم‌آره. بعد‌دیدم‌۵۰۰‌تا‌ما‌کاروانی ریخته‌پشت‌وانت‌و‌آورده. می‌گفت‌وانت‌را‌برای‌جمع‌آوری‌ارزاق خریده. ما‌در‌همین‌محموآباد‌کاسب‌داریم‌که‌دریک‌خرید، ۴۰‌کیسه‌برنج‌از‌کوره‌ها‌خرید. خب، چرا‌این‌حجم‌برنج‌را خریده؟ چون‌توزیع‌نامناسبه. چون‌هر‌خیر‌بدون‌دانستن‌اوضاع کمک‌می‌کند، ادامه‌می‌دهد: شما‌با‌موبایل‌فیلم‌می‌گیرید ولی‌برخی‌خیریه‌ها‌با‌دوربین‌های‌فوق‌تخصصی‌فیلمبرداری می‌کنند. چند‌خانم‌با‌حجاب‌های‌دور‌از‌شأن‌انسان، پشت

ادامه از صفحه ۱۴

ادامه می‌دهد: «ایران ما اینجوریه دیگه. یک‌عده از مردم؛ نه که‌یک‌عده‌ای؛ ۷۰‌درصد‌کار‌می‌کنند‌برای ۲۰‌یا ۳۰‌درصد‌تا آنها‌سودشان‌را‌بکنند‌و‌عشق‌و‌حال‌و‌تفریح‌کنند. اگر‌مثلا زغفرانی‌که‌از‌ما‌پنج‌میلیون‌می‌خرند، به‌کشورهای‌عربی‌برسد، ۴۰‌میلیون‌می‌ارزد. سود‌اصلی‌راتجرها‌می‌خورند. نمی‌دانم چطور‌می‌شود‌که‌گربزی‌هم‌به‌سیاست‌ورزش‌می‌زند؛ «اصلا وزیر‌وزرایی‌که‌می‌گذارند‌مثل‌جریان‌فوتبالیست‌های‌ایرانه. هر‌کسی‌باید‌در‌رشته‌کار‌خودش‌باشد. یک‌مدیرایی‌مگذارند. دیگه‌جاهایی‌که‌اصلا‌هیچی‌حایشانیه[نیست]. یارو‌مثلا‌از اول‌عمرش‌پاشوبه‌توپ‌نزده، او‌مگذارن‌رئیس‌فدراسیون! بعد یک‌قراردادی‌مزه‌مینده[می‌بندد] بندمنو‌باید‌چند‌میلیارد‌دلار جریمه‌بدن. چوب‌این‌کارا‌رو‌ملت‌می‌خورن‌متاسفانه. اصلا حالیشون‌نیست. کفاشیان‌که‌فقط‌مخندفک‌منی‌فلقلکش می‌دادن. فقط‌بلد‌بود‌بخندد.»
در‌کوره‌آجرپزی‌هر‌تن‌آجر ۲۳۰‌هزار‌تومان‌قیمت‌دارد. تقریبا هر‌تن‌آجر ۴۸۰‌قطعه‌می‌شود. یک‌کارگر‌به‌طور‌متوسط‌روزی ۱۵۰۰‌آجر‌می‌زند. محصول‌نهایی‌پس‌از‌انتقال‌آجرها‌به‌کوره‌و خشک‌شدن ۶۹۰‌هزار‌تومان‌ارزش‌دارد. سهم‌کارگر‌خشت‌زن از‌این‌رقم ۱۵۰‌هزار‌تومان‌است. با‌این‌حساب‌قیمت‌هر‌آجر ۲۷۹‌تومان‌می‌شود‌که‌سهم‌خشت‌زن‌از‌آن ۱۰۰‌تومان‌یعنی کمتر‌از‌۲۱‌درصد‌است‌وسهم‌انبادار‌از‌هر‌آجر۱۹‌تومان‌است. احمدآقامی‌گوید: «اینجاهر‌کارمی‌کنی‌خرجت‌درنمیاد. به‌همین خاطر‌مجبوری‌به‌خودت‌فشار‌بیاری‌وبعد‌با‌مسکن‌دردهات‌رو آروم‌کنی، «با‌دست‌آقای‌محمودی‌پیرمرد‌سرکارگر‌کوره‌رانشان می‌دهد‌و‌می‌گوید: «همین‌آقای‌محمودی‌را‌گریک‌چکاپ‌کنی، همه‌مریضی‌ها‌را‌با‌هم‌دارد.» آقای‌محمودی‌که‌به‌بیل‌تکیه داده، از‌جایش‌بلند‌می‌شود‌و‌دست‌در‌جیب‌شلوار‌کردی‌اش می‌کند‌و‌یک‌بسته‌قرص‌مسکن‌درمی‌آورد. زن‌احمدآقا‌هم‌به ما‌ملحق‌می‌شود. می‌گوید: «این‌آقا‌محمودی‌هم‌شب‌تا‌صبح از‌درد‌سیاتیک‌و‌کمر‌گریه‌می‌کند. مجبوریم‌کار‌کنیم‌و‌شب‌در اتاق‌دردش‌رابکشیم.» همسر‌احمدآقا‌به‌شدت‌قوتبالی‌است امانه‌فوتبالیست‌های‌الان. یادی‌از‌بازی‌کریم‌باقری، «خداداد عزیزی، مهدوی‌کیا و... می‌کند‌و‌می‌گوید: «الان